

**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**  
**طَيْبُ الْوَلَايَةِ فِي شَرْحِ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ**  
**لِمَوْلَانَا، أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ**  
**(19)**

دوشنبه 19 04 1436؛ 20 11 1393؛ 09 02 2015

I. خطبه 75، فیض الاسلام

1. متن و ترجمه:

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَحِمَ اللَّهُ أَمْرًا سَمِعَ حُكْمًا فَوَعَى وَ دُعِيَ إِلَى رَشَادٍ فَدَنَا  
 وَ أَخَذَ بِحُجْرَةِ هَادٍ فَتَجَا رَاقِبَ رَبِّهِ وَ خَافَ دَنْبَهُ قَدَّمَ خَالِصًا وَ عَمِلَ صَالِحًا  
 اِكْتَسَبَ مَذْخُورًا وَ اجْتَنَّبَ مَحْذُورًا رَمَى غَرَضًا وَ أَحْرَزَ عِوَضًا كَابِرَ هَوَاهُ وَ  
 كَذَّبَ مُنَاهُ جَعَلَ الصَّبْرَ مَطِيَّةَ نَجَاتِهِ وَ التَّقْوَى عُدَّةً وَفَاتِهِ رَكِبَ الطَّرِيقَةَ الْغَرَاءَ  
 وَ لَزِمَ الْمَحَجَّةَ الْبَيْضَاءَ اغْتَنَمَ الْمَهْلَ وَ بَادَرَ الْأَجَلَ وَ تَزَوَّدَ مِنَ الْعَمَلِ

II. شرح خطبه 75 (3)

1. **وَ أَخَذَ بِحُجْرَةِ هَادٍ:** و بگیرد کمر بند هدایت‌گری را. "حُجْرَةُ" جای بند زیر جامه، کمر بند را گویند، و گرفتن کمر بند کسی

کنایته است از سخت در آویختن و مدد جستن از او، و پیروی و متابعت او. در این تعبیر اشارتی است به امامت و رهبری و ارشاد خود آن حضرت علیه السلام و امامان معصوم از فرزندان او علیه و علیهم السلام، و اولیاء بر حق آنها. مراد تمسک و متابعت از مرشدی است که هدایت شده است، بلکه عین هدایت است، و دیگران را نیز دستگیری و ارشاد می‌فرماید سوی حق. چنین شخصی کامل مکمل است، و هدایت نمودنش از مقام ولایت می‌باشد، و این نظیر قول خدای تعالی

است خطاب به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، "قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ" (3:31 آل عمران) (بگو: اگر خدا را دوست دارید، از من

پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشد، و خداوند آمرزنده مهربان است)، چنانچه در اشاره به تفکیک ابلاغ رسالت، که ارائه طریق است، و هدایت بامر، که ایصال به مقصود است، فرمود، "إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ

لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ" (13:7 الرعد) (تو فقط هشدار دهنده‌ای، و برای هر قومی هدایت‌گری است).

2. **هادی کیست؟:** خدای تعالی خطاب به نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید، "وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا

أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ" (13:7 الرعد) (کسانی که کافر شدند می‌گویند: چرا آیه‌ای [معجزه‌ای] از سوی پروردگارش بر او نازل نمی‌شود؟! تو فقط بیم دهنده‌ای! و برای هر گروهی هدایت کننده‌ای است).

و هم چنین می‌فرماید، "إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً" (2:30 البقرة) (همانا من خود قرار دهنده‌ی در زمین هستم جانشینی را!) این دو آیه کریمه و آیات بسیار دیگری از قرآن کریم دلالت بر دایمی بودن وجود خلیفه و هادی و امام بر روی زمین و در میان مردم دارند. برای بحث تفصیلی‌تری در این زمینه، رجوع شود به آراء استاد عارف، آیه الله العظمی جوادی آملی **مَتَعَ اللَّهُ الْمُسْلِمِينَ بِبَقَائِهِ** در جلد ششم تفسیر تسنیم (ص 534 444).

تعبیر، "إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ..." (تو فقط منذر و ترساننده می‌باشی) پاسخی است به کسانی که از حضرت رسول اکرم (ص) معجزه ای می‌خواستند تا ایمان بیاورند. این اشاره است به اینکه رسول فقط ابلاغ رسالت و پیام پروردگار خویش می‌نماید به مردم، و آنان خود یا آن را می‌پذیرند و یا انکار می‌کنند. از جمله، "وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ" (و برای هر قومی هدایت کننده ایی است). یعنی هادی دیگر وجود دارد که مردم را به شکل دیگری هدایت می‌کند که غیر از هدایت مخصوص رسول است که ابلاغ پیام است. البته همانطور که در مباحث مختلف تذکر داده شده است، رهبری حضرت محمد (ص) شامل امامت و هدایت به امر نیز می‌ بوده است ولی بعد رسالت ایشان با جنبه امامتشان فرق داشته است.

استمرار وجود امام: مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر آیه کریمه **وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ** (7:13 الرَّعَد)، می فرمایند: از این آیه شریفه برمی آید که زمین هیچ وقت از هدایت کننده‌ای که مردم را بسوی حق هدایت کند خالی نمی شود، یا باید پیغمبری باشد و یا هادی دیگری که به امر خدا هدایت کند. ...

روایتی از امام صادق (ع) در مورد استمرار وجود هادی:

ابو بصیر از امام صادق (ع) درباره همین آیه نقل می کند که پیامبر (ص) منذر است و علی (ع) هادی می باشد. آنگاه فرمود: یا ابا محمد! آیا از ما کسی امروز هادی است؟ ابوبصیر عرض کرد: آری همواره در میان شما هدایت کننده ای بعد از هدایت کننده هست تا اینکه جریان هدایت به شما رسیده است؟ پس فرمود: خدایت رحمت کند:

**وَ لَوْ كَانَتْ إِذَا نَزَلَتْ آيَةٌ عَلَى رَجُلٍ ثُمَّ مَاتَ ذَلِكَ الرَّجُلُ مَاتَتِ الْآيَةُ مَاتَ الْكِتَابُ وَ لَكِنَّهُ حَتَّى [حَيٍّ] جَرَى فِيمَنْ بَقِيَ كَمَا جَرَى فِيمَنْ مَضَى.** (بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج 1، ص 31)

(فرمود خدا ترا رحمت کند اگر این آیه فقط در مورد يك شخص باشد و آن شخص بمیرد، در نتیجه، آیه بمیرد، کتاب بمیرد، لیکن آن [زنده] هست، جاری در کسانی که باقی باشند همان سان که جاری بود در کسانی که گذشتند)

**تفسیر البحر المديد في تفسير القرآن المجيد:** ابن عجبیه می‌گوید: ... **وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ** (و برای هر قومی هدایت کننده ایی است)، برای هر قومی هادی ایی است که قادر است بر هدایت ایشان، و او خدای تعالی است. یعنی ای پیامبر بر عهده تو انذار است ولی خداست که هر کس را بخواهد هدایت می کند. یا اینکه برای هر قومی واعظی و مذکری است از انبیاء و اولیاء. روایت شده است که چون این آیه نازل گردید، قال رسول الله صلى الله عليه و سلم "أنا المُنذِرُ وَأَنْتَ يَا عَلِيُّ الْهَادِي". (من منذر می باشم و تو یا علی هادی هستی!)...

**اشاره:** پیشتر چندین حال کسی که کرامت طلب می‌کند از اولیاء گذشت، که جاهل است به آنها، و نمی‌شناسد آنها را ما دمی که از آنها کرامت درخواست می‌کند. و کدامین کرامت بزرگتر است از استقامت، و معرفت بالله بر وصف شهود و عیان؟! و قول خدای تعالی، **"وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ"** (و برای هر قومی هدایت کننده ایی است)، یعنی و برای هر عصری عارف بالله است، که هدایت می‌کند مردم را به حضرت الله، و آنها همان ورثه‌ی هادی اعظم و نبی افخم، نبی ما - علیه الصلاة و السلام - هستند، اولشان سید ما، علی - کرم الله وجهه است به دلیل حدیث متقدم، چه او اولین کسی است که ظاهر نمود علم تصوف را و افشاه فرمود آن را ... (پایان نقل)

ابن عجبیه سپس بعضی از مشایخ صوفیه را نام می‌برد، که یا باید حمل بر کتمان سرّ و مذهبش کرد، و یا حمل بر آن کرد که او خواسته تا کتف کند بر از اتصال مشایخ صوفیه، که به نظر او از اولیاء پایان‌تر از اولیاء خاتم اهل بیت علیهم السلام بوده‌اند، به امام علی علیه السلام.

در هر صورت، با توجه به روایت صحیح بی‌شماری که در جوامع روایی شیعی و سنی به تواتر آمده است، اول این هادیان بعد از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم امام اولین و آخرین، سرور اهل یقین، علی بن ابی طالب علیه آلاف التحية و الثناء است، و آخرشان فرزند او و فاطمه زهراء سلام الله علیهما، خلیفه خدا بر روی زمین، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است.

3. **حقیقت هدایت امامان چیست؟:** خدای تعالی می‌فرماید، **"وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا**

**بِأَيَاتِنَا يُوقِنُونَ"** (32:24 السجدة) (برخی از آنان را امامانی قرار دادیم که به توسط امر ما هدایت می‌کنند چون شکیبایی ورزیدند و به آیات ما یقین داشتند.)

استاد جوادی آملی حفظه الله تعالی در بیان فرق هدایت امامان با هدایت انبیاء چنین می‌فرماید (تفسیر موضوعی، ج 6، ص 357):

امامت در قرآن کریم با هدایت همراه است و امامت وصفی است آمیخته با هدایت و این هدایت چون در رابطه با امر خداست، و امر را هم خدای سبحان وصفی ملکوتی می‌داند، پس امامت امری "ملکوتی" است، نه "ملکی" که سخن از تبلیغ و ارشاد و موعظه با الفاظ و معانی و علوم حصولی... باشد. در قرآن کریم گاه سخن از دعوت به امر دینی است که از نوع امامت ملکی می‌باشد مانند: **"ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ"** (16:125 النحل)، **"بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ"** (5:67 المائدة)، **"الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ"** (33:39 الأحراب)، و ...، و گاه سخن از هدایت به امر و امامت ملکوتی است، **"وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا"** (32:24)

السَّجْدَةِ). "يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا" غیر از "يُبَلِّغُونَ" "يقولون" و "يشهدون" است. خداوند در قرآن کریم به پیامبر می‌فرماید: تو معلم مردم و مبین و مفسر کتاب آسمانی هستی: "أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ" (16:44) و این به "امر" مقید نیست، چنانکه "بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ" (5:67 المائدة) نیز بدین معناست که تو تبلیغ کن خواه بپذیرند، خواه نپذیرند، ولی در "یهدون بامرنا" هدایت همان و اهتدا همان و در این امر تخلفی نیست. امر الهی همان کلمه‌ی ایجاد است و امامت که با "کن" کار می‌کند، "یکون" را به دنبال دارد. امامت ملکوتی با "کن" هدایت می‌کند و امت در چنین هدایتی با "یکون" مهتدی می‌شود. ممکن نیست امام با "کن"، کار کند ولی امت هدایت نشود؛ در تکوین تخلف راه ندارد. هدایت کردن به امر خداوند، هدایت تکوینی است. در مواردی که سخن از دعوت، تبلیغ، تعلیم و تبیین محتوای قرآن کریم است، هیچ يك مقید و مصحوب به "امر" نیست.

هم چنین می‌فرمایند (تفسیر موضوعی، ج 6، ص 360)

کسی که در معارف الهی اهل شهود و اهل یقین نبود، به مقام امامت نمی‌رسد. امام کسی است که در مسایل علمی به یقین و در مسایل عملی به فضیلت صبر رسیده باشد. و اگر به مقام شامخ امامت رسید، سمت و وظیفه ملکوتی او هدایت به امر است، هرچا خدا ائمه را می‌ستاید و معرفی می‌کند، می‌فرماید که کار آنان یعنی هدایت همانا همراه امر ماست، "وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا" (32:24 السَّجْدَةِ)، "يَهْدُونَ" مطلق نیست. اگر "يَهْدُونَ" مطلق بود، شامل تبلیغ، ارشاد، دعوت و موعظه می‌شد، اما چون در کنار آن قید «بامرنا» است معلوم می‌شود منظور از آن هدایت خاص است. "امر"، چنانکه گذشت، به جنبه ملکوت هر شیء برمی‌گردد. امام کسی است که در صحابت امر ملکوتی هدایت باطن انسانها را به عهده دارد و این هدایت باطن است، نه هدایت ظاهر. تبلیغ، نبوت و رسالت و بیان احکام برای مردم، ارائه طریق است. ولی امامت ایصال به مطلوب است. کسی که می‌رود و عده ای را به دنبال می‌برد امام است و آن که دستور می‌دهد که بروید، مبلغ است و ممکن است کسی، هم نبی باشد و هم امام مانند ابراهیم خلیل. نیز می‌فرمایند (تفسیر موضوعی، ج 6، ص 365): امامت در لسان قرآن کریم تنها به معنای اداره امور مسلمین نیست. البته یکی از شئون امام اداره امور جامعه است که نبی هم آن را دارد.

شیخ ابن عربی با اشاره به قول خدای تعالی، "وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِّنْهُ" (45:13 الجاثية) (و رام کرد برای شما آنچه را آسمان‌ها در زمین است، همه از اوست).

پس، خدا سبحانه انسان کامل را بر صورت خود آفرید، و ملائکه را آشنا فرمود با مرتبه او، و با خیر کرد آنها را که او خلیفه است در عالم، و مسکنش زمین است، و آن را برای او سرایی قرار داده است، چرا که او را از آن خلق کرده است، و مشغول به او شد ملاً اعلی در آسمان و زمین، مسخر فرمود برای او "مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِّنْهُ" (45:13 الجاثية) (آنچه را آسمان‌ها در زمین است، همه از اوست)، یعنی به خاطر او، و محتجب شد حق زیرا حکمی برای نائب است با ظهور آن که او را جانشین قرار داده است، پس محتجب شد از بصائر همان سان که محتجب شد از بصر. (پایان کلام شیخ)

4. **مراتب هادیان:** چنانچه گفتیم، در اینجا امام علیه السلام در صدد بیان صفات برجسته اهل عنایت ازلی است، که مرحومان خاص هستند. تمسک به سایه عنایات و توجّهات اولیاء بر حقّ خدای تعالی بدان خاطر حتّی برای این مرحومین ضروری است که بقاء بر حقّ سخت‌تر است از نیل بدان. پس، باید در تحت تربیت و عنایت این هادیان که آن حضرت علیه السلام بدانها اشاره فرمود باقی مانند. حافظ:

دست شفاعت هر زمان در نیک نامی می‌زنم	عمری‌ست تا من در طلب هر روز گامی می‌زنم
دامی به راهی می‌نهم مرغی به دامی می‌زنم	بی ماه مهر افروز خود تا بگذرانم روز خود
حالی من اندر عاشقی داو تمامی می‌زنم	اورنگ کو گلچهر کو نقش وفا و مهر کو
گلبنانگ عشق از هر طرف بر خوش خرامی می‌زنم	تا بو که یابم آگهی از سایه سرو سهی
بیفتد آن که در این راه با شتاب رود	طریق عشق پر آشوب و فتنه است ای دل
کسی ز سایه این در به آفتاب رود	گدایی در جانان به سلطنت مفروش

مولانا، در غزلیات

تا به چه شیوه‌ها تو را من ز خدا بخواستم	هر شب و هر سحر تو را من به دعا بخواستم
خود بشد این وجود من چون که تو را بخواستم	تا شوی از سجود من مونس این وجود من

در پی آفتاب تو سایه بدم ضیاطلب  
آهنیم ز عشق تو خواسته نور آینه  
سوی تو چون شتافتم جای قدم نیافتم

پاک چو سایه خوردیم چون که ضیا بخواستم  
آتش و زخم می خورم چونک صفا بخواستم  
پاک ز جا ببردیم چون ز تو جا بخواستم

سعدی:

برخیز که در سایه سروی بنشینیم  
سعدی مبر اندیشه که در کام نهنگان  
کان جا که تو بنشینی بر سرو قیامت  
چون در نظر دوست نشینی همه کامست

مولانا:

حیلت رها کن عاشقا دیوانه شو دیوانه شو  
باید که جمله جان شوی تا لایق جانان شوی  
بنواخت نور مصطفی آن استن حنانه را  
و اندر دل آتش درآ پروانه شو پروانه شو  
گر سوی مستان می روی مستانه شو مستانه شو  
کمتر ز چوبی نیستی حنانه شو حنانه شو

مولانا، در دفتر دوم مثنوی:

آن ابوجهل از محمد ننگ داشت  
بوالحکم نامش بد و بوجهل شد  
من ندیدم در جهان جست و جو  
انبیا را واسطه زان کرد حق  
زانک کس را از خدا عاری نبود  
آن کسی کش مثل خود پنداشتی  
چون مقرر شد بزرگی رسول  
پس بهر دوری ولی قایمست  
هر که را خوی نکو باشد برست  
پس امام حی قایم آن ولیست  
مهدی و هادی ویست ای رامجو  
او چو نورست و خرد جبریل اوست  
وانک زین قندیل کم مشکات ماست  
زانک هفصد پرده دارد نور حق  
از پس هر پرده قومی را مقام  
اهل صف آخرین از ضعف خویش  
وان صف پیش از ضعیفی بصر  
روشنایی کو حیات اولست  
احولها اندک اندک کم شود  
وز حسد خود را به بالا می فراشت  
ای بسا اهل از حسد ناهل شد  
هیچ اهلیت به از خوی نکو  
تا پدید آید حسدها در قلق  
حاسد حق هیچ دیاری نبود  
زان سبب با او حسد برداشتی  
پس حسد ناید کسی را از قبول  
تا قیامت از مایش دایمست  
هر کسی کو شیشه دل باشد شکست  
خواه از نسل عمر خواه از علیست  
هم نهان و هم نشسته پیش رو  
وان ولی کم ازو قندیل اوست  
نور را در مرتبه ترتیبهاست  
پرده های نور دان چندین طبق  
صف صفاند این پرده هاشان تا امام  
چشمشان طاقت ندارد نور بیش  
تاب نارد روشنایی بیشتر  
رنج جان و فتنه ای این احولست  
چون ز هفصد بگذرد او یم شود